

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

در این بحث که آیا در موضوع له الفاظ اراده اخذ شده است یا خیر و آیا دلالت تابع اراده است یا خیر، به نظر ما اولاً مراد از دلالت در جمله «الدلالة تابعة للارادة» دلالت تصویری است و ثانیاً مقصود از اراده نیز همان اراده جاری در قانون وضع می باشد. یعنی متکلم از این لفظ همان قانونی که بر این لفظ جاری شده را اراده نماید؛ در نتیجه اگر این قانون را اراده نمود دلالت موجود است و اگر بر خلاف آن قانون اراده داشت، لفظ عنوان دلالت را ندارد.

ثمرات مترتب بر مقدمه پنجم

بر این بحث ثمراتی مترتب است:

ثمره اول: در دلالت مطابقی و التزامی مشهور می گویند: اگر دلالت مطابقی از حجیت ساقط شد ملازمه ای ندارد که دلالت التزامی نیز از حجیت ساقط شود؛ یعنی امکان داد دلالت مطابقی از حجیت ساقط شود، اما دلالت التزامی همچنان حجیت داشته باشد. این بحث در موارد متعددی از فقه و اصول مطرح می شود؛ مثل بحث تعارض دو خبر یا دلیل.

طبق برداشت مرحوم آخوند (ره) از جمله تبعیت دلالت از اراده که بگوئیم مراد دلالت تصدیقی است؛ یعنی دلالت تصدیقیه تابع اراده است، یا صرف نظر از عبارات منطقیین بگوئیم دلالت تصدیقی تابع اراده است یعنی کلام در جایی دلالت تصدیقی دارد که متکلم آن مدلول را اراده نماید، می توانیم نسبت به دلالت التزامی بگوئیم اگر احراز شد که متکلم اراده آن را نموده است آن مدلول التزامی برای ما حجیت دارد و اگر محرز نشد که متکلم این مدلول التزامی را اراده نموده است برای ما حجیت ندارد.

ثمره دوم: اگر شخصی در دادگاه اقراری نمود و این اقرار لازمی نیز داشت؛ مثلاً زوج اقرار کرد که من باید نفقه ی زوجه خود را بدهم و این اقرار یک مدلول التزامی نیز دارد اما مقر این لازم را اراده نکرده است. طبق این فرض قاضی نمی تواند لازم را علیه این متکلم اخذ نماید.

اما اگر بگوئیم دلالت تابع اراده نیست قاضی می تواند به این لازم اخذ کرده و بگوید چه زوج اراده نماید و چه اراده ننماید باید به آن ملتزم شود چون دلالت وضعی تصویری است و اراده در آن دخالت ندارد.

ثمره سوم: مرحوم امام (ره) در بحث کذب این مسئله را مطرح نموده اند که آیا کذب متوقف بر افهام مخاطب است یا خیر؛ یعنی در تحقق صدق و کذب وجود مخاطب لازم است یا خیر؟!

اگر بگوئیم در تحقق کذب افهام مخاطب لازم است، در موردی که شخص هیچ مخاطبی ندارد و قصد ندارد مطلب را به مخاطب افهام نماید، کلام او حمل بر صدق یا کذب نخواهد شد. اما اگر بگوئیم در کذب افهام مخاطب لازم نیست کلام متکلم در هر صورت قابل حمل بر صدق و کذب می‌باشد.^[1]

مقدمه ششم: استقلال و عدم استقلال مرکب

مرحوم آخوند (ره) در مقدمه ششم این مسئله را مطرح نموده‌اند که آیا مرکب –جمله اسمیه یا حملیه مؤوله و غیر مؤوله یا جمله فعلیه– من حیث إنه مرکب وضع و معنای مستقل دارد یا خیر؟

یک بیان برای مسئله محل بحث این است که بگوئیم در جمله «زید قائم» پنج وضع وجود دارد که در چهار وضع تردیدی وجود ندارد:

الف– لفظ زید که وضع شخصی و عنوان علم شخصی را دارد.

ب– ماده‌ی قائم که قیام است دارای وضع می‌باشد که البته در شخصی یا نوعی بودن وضع آن اختلاف وجود دارد.

ج– هیئت «فاعل» که دارای وضع نوعی است.

د– خود هیئت یعنی نسبت حملیه موجود میان محمول و موضوع.

د– در این‌که مرکب «زید قائم» علاوه بر آن چهار وضع دلالت بر وضع دیگری داشته باشد اختلاف وجود دارد.

بیان دیگر برای مسئله محل بحث در کلمات مرحوم امام (ره) و در کتاب مناهج الوصول الی علم الاصول^[2] ذکر شده‌است. ایشان می‌فرماید: برای افاده‌ی تمام مقاصد مورد نظر بشر مفرداتی وضع شده‌اند و این چنین نیست که مفهومی مورد نیاز بشر باشد اما لفظی برای آن وضع نشده باشد.

سپس می‌فرماید: همان‌گونه که بشر نیاز به افهام مفردات دارد، به افهام معانی تصدیقی نیز نیاز دارد. مشهور می‌گویند دال بر معنای تصدیقی خود هیئت جمله‌ی خبریه یا هیئت جمله فعلیه است.. اما هیئت جمله اسمیه دلالت بر هو هویت و اتحاد دارد.

در مقابل برخی می‌گویند مجموع مواد و هیئت جمله «زید قائم» برای افاده‌ی معنای تصدیقی وضع شده‌است؛ یعنی علاوه بر وضع مواد و هیئت بین محمول و موضوع، مرکب «زید قائم» برای معنایی وضع شده‌است. قائلین به این مینا دو شاهد برای کلام خود ذکر نموده‌اند:

شاهد اول: ادباء می‌گویند همان‌گونه که مفرد دارای وضع است، مرکب نیز وضع مخصوص به خود را دارد.

شاهد دوم: در مجاز مرکب هر چند هر کدام از الفاظ معنای مخصوص به خود را دارند، اما تا زمانی‌که برای مجموع مرکب وضع و معنایی در نظر گرفته نشود، مجاز مرکب شکل نمی‌گیرد.

مثلاً مجموع جمله «أراك تقدّم رجلاً و تؤخر أختی» به صورت مجازی در مورد شخصی که در مسئله‌ای تحیر و تردد دارد

استفاده می‌شود؛ در حالی که هر کدام از اجزاء آن مانند «أراك»، «تقدم»، «رجلاً»، «تؤخر» و «آخری» در جای خود معنایی مستقل دارد.

یا مثلاً در مورد ادعیه و انکار بر این فرض که بگوئیم در دایره معنا هستند، گفته می‌شود که اگر مجموع نباشد یا خللی در آن حاصل شود فایده ندارد؛ در حالی که الفاظ آن به تنهایی مفید معنای مستقل است.^[3]

کلام مرحوم آخوند(ره)

در مقابل مرحوم آخوند (ره) و ابن مالک برای عدم وجود وضع برای هیئت مرکب مجموعاً سه دلیل ذکر نموده‌اند:

دلیل اول: وضع برای رفع نیاز متکلم و افاده معنای مقصود او می‌باشد. زمانی که مقصود متکلم به سبب مواد و هیئت تأمین می‌شود نیازی به وجود وضع جدید برای مرکب نداریم.

دلیل دوم: اگر مرکب وضعی غیر از وضع مفردات داشته باشد مستلزم تحصیل حاصل یا لغویت است. توضیح مطلب این که وضع، زمانی معنا دارد که دلالت یا مدلول به همراه آن وجود داشته باشد. اما در جایی که وضع موجود و دلالت و مدلول مفقود است، وضع معنا ندارد. در مانحن فیه نیز معنای مرکب همان معنای هیئت است.

به عبارت دیگر اگر مرکب وضع داشته باشد باید یک معنا دو دال داشته باشد: الف- نفس مرکب ب- هیئت موجود در مفردات و اجزاء مرکب. یا باید بگوئیم وضع دوم معنایی ندارد یا باید بگوئیم همان معنایی را دارد که هیئت دلالت بر آن دارد که در هر دو صورت مستلزم لغویت است.^[1]

دلیل دوم قابل جواب است؛ به این بیان که در مترادفین دو لفظ مانند انسان و بشر دال بر یک معنا هستند. مگر این که بگوئیم ترادف به صورت کلی در زبان عربی وجود ندارد.

دلیل سوم: دلیلی دیگری در کلمات ابن مالک وجود دارد که مرحوم امام (ره) آن را نقل نموده است. ابن مالک می‌گوید: اگر مرکب دارای وضع جدید باشد، در مورد مرکباتی که سابق بر این در میان بشر وجود نداشته است دچار مشکل می‌شویم؛ مثلاً علم هرمونوتیک 50 سال پیش وجود نداشته است و بعد از ایجاد نمی‌توانیم بگوئیم واضح این مرکب را برای فلان معنا وضع کرده است چون قبلاً چنین مرکبی اصلاً وجود نداشته است.

مرحوم امام (ره) این دلیل را پذیرفته و می‌فرماید: اگر قرار باشد مرکب دارای وضع باشد باید وضع آن شخصی باشد برای این که مواد آن تغییر پیدا می‌کند و لذا مرکب نمی‌تواند دارای وضع نوعی باشد. وضع شخصی نیز قبلاً وجود نداشته است تا واضح بخواهد آن را وضع نماید.

چنین به نظر می‌رسد کلام مرحوم آخوند (ره) و به تبع ایشان مرحوم امام خمینی (ره) صحیح است و مرکبات وضع خاصی ندارند و افاده معنای تصدیقی به سبب مفردات یک کلام قابل قبول است.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

لا مخاطب لها: إنها صدق أو كذب، أو لا يتوقّف إلّا على صدور الجملة المخالفة للواقع من المتكلّم؛ يمكن أن يقال: إنّ الصدق و الكذب متفرّعان على الحكاية عن الواقع، و الحكاية فرع الدلالة أو هي هي، و معنى الدلالة الفعلية على شيء كون الكلام هاديا و مرشدا إلى الواقع أو إلى مفاد الجملة المنطبق عليه، و الدلالة الفعلية بما أنّها من الأمور الإضافية تحتاج إلى الأطراف من الدالّ و المدلول و المدلول عليه، فلا يتّصف الكلام بالدلالة الفعلية إلّا إذا كان عند المتكلّم مخاطب مهدي بكلامه بالفعل إلى مضمون الجملة الحاكية عن الواقع، و مع فقد المهدي بالفعل لا تكون الدلالة و الهداية فعلية، لأنّ المتضايقين متكافئان قوّة و فعلا، بل يكون الكلام دالا اقتضاء، أي له اقتضاء الدلالة لا فعليتها، و ليس المتكلّم مهديّا و هاديا باعتبارين، لأنّ كلامه ليس هاديا له إلى الواقع أو إلى مدلوله التصديقي...» المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)، ج2، ص: 55 و 56.

[2] با توجه به انسى كه ما با كتاب مناهج داشته و داريم چنين به نظر مى رسد قصد مرحوم امام (ره) از نگارش اين كتاب قرار گرفتن آن به عنوان متن درسى بوده است برخلاف ساير كتب ايشان مانند كتاب خلل يا كتاب الطهارة. صرف نظر از اتقان موجود در كتاب، عبارات بسيار با دقت و با حوصله و به صورت نوشتارى در آن به رشته تحرير در آمده است.

[3] «الأمر السابع في الهيئات: لا إشكال في أنّ اللغات الراقية المتداولة كافّة لاحتياج البشر في الإفادة و الاستفادة، و ممّا يحتاج إليه احتياجاً مبرماً إفهام المعاني التصديقية و ما هو من شئونها، بل أغراض المتكلّمين تحوم نوعاً حول إفادتها، فلا يمكن إهمال ذلك في اللغات، و لم تكن تلك الدالة إلّا بالجعل و المواضعة، و إنّما الكلام في الدالّ عليها: فالمشهور أنّ هيئات الكلام متكفّلة بذلك، فهئة الجملة الحملية تدلّ على الهووية التصديقية، و هئة الجملة الحملية بالتأويل – على ما سبق منّا – تدلّ على تحقّق الروابط و على الأكوان الرابطة، فللهيئات شأن عظيم في الإفادة...» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج1، ص: 117 به بعد.

[4] «السادس [وضع المركبات]: لا وجه لتوهم وضع للمركبات غير وضع المفردات ضرورة عدم الحاجة إليه بعد وضعها بموادها في مثل زيد قائم و ضرب عمرو بكرا شخصيا و بهيئاتها المخصوصة من خصوص إعرابها نوعيا و منها خصوص هيئات المركبات الموضوعة لخصوصيات النسب و الإضافات بمزاياها الخاصة من تأكيد و حصر و غيرهما نوعيا بداهة أن وضعها كذلك واف بتمام المقصود منها كما لا يخفى من غير حاجة إلى وضع آخر لها بجملتها مع استلزامه الدلالة على المعنى تارة بملاحظة وضع نفسها و أخرى بملاحظة وضع مفرداتها و لعل المراد من العبارات الموهمة لذلك هو وضع الهيئات على حدة غير وضع المواد لا وضعها بجملتها علاوة على وضع كل منهما.» كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 18.